



انقلاب اسلامی و دوگانه پیوست-گسست از سنت دینی

نسبت میان الهیات انقلاب اسلامی و ایده پیشرفت

هر دستگاه الهیاتی بشری (که از خطا معصوم نیست) متضمن تفسیری از امر/متن قدسی است و به اقتضای این تفسیر، حدودی از خطا را در خود دارد. به تعبیر دیگر، هر مواجهه‌ای با امر/متن قدسی، متأثر از پیش فرض‌ها یا پیش‌انگاشته‌های مفسر است که خود این پیش فرض‌ها گاهی فردی و گاهی جمعی و تاریخی است. اگرچه باب فهم حقیقت فارغ از خطا برای انسان بسته نیست، اما توجه به فرایندی که انسان برای غلبه بر این پیش فرض‌ها، خواه از مسیر تهذیب نفس و خواه از مسیر التفات و آگاهی به این پیش فرض‌ها، طی می‌کند در هر دستگاه الهیاتی ضروری است.

ایده مرحوم شریعتی درباره «تشیع علوی و تشیع صفوی» به یک معنا سرآغاز منازعاتی در دوره معاصر ایران بود که در ایده بازگشت به خویشتن مطرح می‌شد. پس از ناکامی نیروهای مذهبی در نهضت مشروطه، ظهور رضاخان و پیگیری تجددآمراة او، ناکامی در نهضت ملی شدن صنعت نفت و در نهایت، اصرار بر اجرای برنامه‌های توسعه سرمایه داری (عمرانی) در دوره پهلوی دوم، ما تقریباً با یک سیر پذیرش و تسلیم در برابر غرب و دستاوردهای تمدن مدرن غربی روبه‌رو بودیم. هرچند در سرتاسر این دوره طولانی، نیروهای هویتی اسلامی و بومی، همواره با تکیه بر هویتی اسلامی و ایرانی، در مقابل پیوند استعمار غربی یا استبداد داخلی دست به قیام می‌زدند، اما جریان غالب اجتماعی با شیبی کمابیش تند به سمت پذیرش هویت غربی یا دستاوردهای غربی بود. بازگشت به خویشتن، که بعضاً نمایندگان فکری آن را از جلال آل احمد تا شریعتی می‌دانند، به یک معنا از اولین ایده‌های هویتی است که می‌کوشد در تقابل با این شیب غرب‌گرایی سرب‌آورد و از سنت گذشته اسلامی و ایرانی اعاده حیثیت کند. شاید به همین جهت باشد که ایده بازگشت به خویشتن، مخصوصاً در روایت مرحوم شریعتی، ناگزیر از طرح ایده انقلابی و نهضت‌گونه است. به تعبیر دیگر، مرحوم شریعتی به دلیل تأثیر از شرایط و پیش فرض‌های انقلابی، بخشی از امر/متن قدسی را

مورد توجه قرار داده که متناسب با ایده انقلابی‌اش بوده است. برای او، بوعلی و ملاصدرا فیلسوف، در قیاس با ابوذر انقلابی، اهمیت کمتری دارند. این ویژگی انقلابی، در گزینش تاریخی خود، سویه‌های انقلابی تاریخ اسلام و ایران را برجسته می‌نمود و از این جهت، میان تشیع علوی و تشیع صفوی، ناگزیری را برگزید.

با این حال گسست میان تشیع علوی و تشیع صفوی، فارغ از آنکه به لحاظ منطق تاریخی امکان تحقق داشته باشد یا نه، مخصوصاً بعد از وقوع انقلاب و نیاز نظام جمهوری اسلامی به ایده نظم به جای تغییر و راهکاری برای اداره جامعه، چالش‌های بسیار زیادی ایجاد کرد. این چالش را می‌توان به اشکال مختلفی صورت‌بندی کرد، اما یکی از اشکال صورت‌بندی آن در این یادداشت قابل طرح است:

دعوی احیاء اسلام در عصر مدرنیته، که نسبت خاصی با دین دارد و به شکلی روزافزون در سرتاسر جهان در حال گسترش و فراگیری است، چگونه می‌تواند به قدری خلوص خواهانه باشد که حتی تفسیرش از اسلام و صدر اسلام، نسبت به تفسیر دوره صفویه (تشیع صفوی) و علمای آن دوره، به حقیقت نزدیک‌تر باشد؟ به تعبیر دیگر، «اگر بپذیریم که پیش فرض‌های فردی و اجتماعی بر ذهن مفسر حقیقت تأثیرگذار است، چگونه می‌توان در عصر غلبه مدرنیته مدعی تفسیری خلوص خواهانه‌تر از عصر صفویه (تشیع صفوی) و در تضاد با آن شد؟»

در توضیح این پرسش باید توجه داشته باشیم که بخش قابل توجهی از متون علوم اسلامی در فقه و کلام و فلسفه و عرفان، که همگی مدعی تفسیر حقایق اسلامی در کتاب و سنت هستند، در اعصار گذشته اسلامی از جمله صفویه (تشیع صفوی) تدوین شده‌اند و پرسش فوق به این معنا است که آیا همه این علوم، در قیاس با تفسیر کتاب و سنت در دوره غلبه مدرنیته، بهره کم‌تری از حقیقت را در اختیار ما می‌گذارند؟ به تعبیر دیگر، اگر از حیث فلسفه تاریخ دینی، همچون شهید مطهری (ره) قائل به «تکامل مجموعه» باشیم، آیا



محمد رضا قائمی نیک

عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

